

فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره دوم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۸، صص ۴۶-۱۷

زبان، تفکر و فرهنگ: دیدگاه‌ها و برهان‌ها

کیوان زاهدی^۱

استادیار زبان شناسی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

این مقاله هدفی دوگانه دارد: هم به بررسی دیدگاه‌های متأخر دربارهٔ رابطهٔ میان زبان، تفکر و فرهنگ می‌پردازد و هم به ارائهٔ راهکاری نوین در قالب طرحی جدید بر پایهٔ آخرین دستاوردهای رویکرد کمینه گرامی انجامد. محورهای اصلی برای بررسی دیدگاه‌ها و برهان‌ها به صورت تمایزاتی سه‌گانه ارائه می‌شود: ۱. تمایز میان نگرش‌های مبتنی بر وجود رابطه میان فرهنگ و زبان، در مقابل نگرش مبتنی بر نبودن رابطه میان این دو؛ ۲. تمایز میان نگرش همسازی - فراگشتی، در مقابل نگرش دگرسازی زبان؛ ۳. تمایز میان نگرش انگیختگی اجتماعی - ارتباطی زبان در مقابل انگیختگی زیستی - ژنتیکی. فرضیه اصلی این پژوهش در بخش راهکار نوین خود آن است که با در نظر گرفتن آنچه برنامه کمینه گرا به ویژه آنچه از سال ۲۰۰۰، به این سو ارائه کرده است، امکان تأثیرگذاری زبان بر تفکر و رمزگذاری فرهنگ در زبان و همچنین تأثیرپذیری زبان از فرهنگ که تحت عنوان قوم - نحو شناخته می‌شود، در عین مفروض دانستن شالوده زیستی - ژنتیکی میسر است. از این منظر، کارکرد اصلی زبان نه ایجاد ارتباط است و نه بیان تفکر، بلکه نقش اصلی و دلیل وجودی آن اتصال سامانه‌های شناختی و اجتماعی - فرهنگی به یکدیگر است.

کلیدواژه‌ها: دگرسازی، قوم - نحو، کمینه گرایی، موجبیت/نسبیت زبانی، همسازی.

مقدمه

زبان، تفکر - به عبارت عام تر شناخت^۱ - و فرهنگ، واژه‌ها یا مفاهیمی هستند که زبان شناسان، روان شناسان و جامعه شناسان تاکنون نتوانسته‌اند تعریفی جامع و مانع از آن‌ها ارائه کنند به گونه‌ای که دانشمندان و پژوهشگران این رشته‌ها در مورد آن‌ها اتفاق نظر داشته باشند. در واقع، تعریف‌ها و توصیف‌هایی که از این مفاهیم ارائه شده است، به گونه‌ای بازتاب چارچوب فکری - یا دیدگاه - دانشمندان رشته‌های مرتبط با آن‌ها بوده است. اگر دیدگاه لاکاتوش^۲ را در مورد علم و روش علمی به مثابه مفروض، قابل قبول بدانیم، تعریف‌ها و توصیف‌های ارائه شده از این مفاهیم هرکدام نشان دهنده برنامه‌ای پژوهشی^۳ است که از هسته‌ای سخت شامل مفروضات یا فرضیه‌های اصلی و فرضیه‌هایی کمکی تشکیل شده‌اند. طی سال‌های گذشته مشاهده شده است، همان گونه که لاکاتوش در مقابل نظریه کوهن^۴ بیان می‌کند، روند پژوهش علمی به منزله ساختار اصلی آنچه پیشرفت علمی نامیده می‌شود، موجب انقلاب علمی نمی‌شود. در واقع، برخلاف آنچه کوهن ادعا می‌کند، هر سرمشق^۵ علمی با سقوط سرمشق قبلی خود ایجاد نمی‌شود، بلکه علم در قالب برنامه‌های پژوهشی لاکاتوشی می‌تواند سرمشق‌هایی موازی را ارائه کند.



پژوهش حاضر با این مفهوم لاکاتوشی به بررسی برنامه‌های پژوهشی گوناگون درباره رابطه میان زبان، شناخت (تفکر) و فرهنگ می‌پردازد. بدین ترتیب تعریف هرکدام از این واژه‌ها - زبان، تفکر و فرهنگ - هم بر مبنای نوع فرضیه‌های اصلی - یا مفروضاتی که پژوهشگران و عالمان هر برنامه پژوهشی آن‌ها را بدون ارائه دلیل تجربی پذیرفته‌اند - شکل می‌گیرد و هم مبنای نوع نتیجه‌گیری در مورد روابط میان آن‌ها است.

نکته دوم درباره این پژوهش آن است که در مورد برنامه‌های پژوهشی مورد نظر، سه امکان وجود دارد: یکی از آن‌ها درست است، همه آن‌ها درست‌اند یا همه نادرست‌اند. دیدگاه مورد نظر در این پژوهش که در چارچوب برنامه‌ای لاکاتوشی قرار می‌گیرد، آن است که همه این برنامه‌های پژوهشی می‌توانند درست یا در عین حال نادرست باشند. این دیدگاه همان نگرش موجود در

1. Cognition
2. I. Lakatos
3. Research Program
4. T. Kuhn
5. Paradigm

نظریه خائوس^۱ است که برای اولین بار در غرب در حوزه فیزیک در دهه ۱۹۶۰، مطرح شد که در نگرش شرقی - ایرانی دیرینه بیشتری دارد و می توان آن را تا مولوی^۲ جستجو کرد.

نکته سوم مورد توجه پژوهشگر در این مقاله آن است که در بیان رابطه میان زبان، شناخت و فرهنگ، در بسیاری از مواقع، دیدگاه‌های ارائه شده، شفافیت ندارند. برای مثال، در زبان دیدگاه نقش گرایان نهادی اجتماعی و شکل گیری آن تابعی است از فرهنگ و همچنین بیان می شود که زبان در شکل گیری جهان بینی تأثیر دارد و فرهنگ‌ها در زبان بازنمایی می شوند. همچنین، در برخی از رویکردها مانند رویکرد شناختی، شناخت انسان پیش شرط لازم برای بیان و واقعیت زبانی و فرهنگی است و زبان و فرهنگ به دلیل شناخت انسان، موجودیت می یابند و جنبه‌هایی شناختی اند. همچنین، در دیدگاه صورت‌گرایانه چامسکی و پیروان او تحول دیدگاهی وجود دارد. بسیاری مانند پینکر^۳ در آغاز برای زبان جایگاهی ارتباطی قائل نیستند، در صورتی که در پینکر و جکنداف^۴ این دیدگاه دیده و به منزله نقدی از دیدگاه چامسکی^۵ مطرح می شود. خود چامسکی نیز در بحث فراگشت زبان و دلیل ایجاد آن یکسان عمل نمی کند که این مطلب، در بررسی حاضر مورد نظر خواهد بود.

نکته آخر در مورد این پژوهش که می توان از ویژگی‌های تحدیدگر حوزه عملکردی اش دانست، این است که اگرچه دیدگاه‌هایی را که درباره رابطه میان زبان، تفکر و فرهنگ است، می توان تا قرن ۶ قبل از میلاد مسیح در هند به طور عام و در کسیر^۶، هومبالت^۷، سوسور^۸ و سرآخر فرضیه سایپر- وورف^۹ به طور خاص تعقیب و جستجو کرد، بررسی حاضر به ارائه و بررسی جریان‌های متأخر می پردازد.

با توجه به این نکته که حوزه پژوهش را تعریف و تحدید کرده اند، هدف از این پژوهش را باید دو گانه دانست: پژوهش حاضر هم به بررسی دیدگاه‌های ارائه شده درباره زبان، شناخت

1. Chaos Theory

۲. همان داستان معروف که در آن افراد مختلف در تاریکی «فیلی» را لمس می کنند و از دید خود آن را به گونه‌های مختلف، باز می شناسند که هیچ کدام «فیل» نیست، اما از منظر تماس هریک توصیف و تعریفی درست است.

3. S. Pinker

4. S. Pinker and R. Jackendoff

5. N. Chomsky

6. E. Cassirer

7. W. V. Humboldt

8. F. Saussure

9. Sapir-Whorf Hypothesis



(تفکر) و فرهنگ - همان گونه که از عنوان آن برمی آید - می پردازد و هم به ارائه نظر پژوهشگر در قالب برنامه کمینه گرا^۱ به ویژه آن چنان که از سال ۲۰۰۰، به بعد ارائه شده است، خواهد پرداخت.

فرضیه اصلی پژوهش این است که با در نظر گرفتن آنچه برنامه کمینه گرا از سال ۲۰۰۰ به این سو ارائه کرده است، امکان تأثیرگذاری زبان بر تفکر و نیز رمزگذاری^۲ فرهنگ در زبان و تأثیرپذیری زبان از فرهنگ که تحت عنوان قوم - نحو^۳ شناخته می شود، در عین مفروض دانستن شالوده زیستی - ژنتیکی^۴ میسر است.

این مقاله به غیر از مقدمه از چهار بخش دیگر تشکیل شده است: بخش پیشینه، بخش بررسی دیدگاه‌ها، بخش طرح جدید و بخش نتیجه گیری.

پیشینه نظری

گمانه زنی^۵ و نظریه پردازی درباره زبان، تفکر و فرهنگ از زمان‌های بسیار دور در سنت شرقی و غربی وجود داشته است. به عبارت دیگر، مرور آثار کلاسیک و متأخر نشان می دهد که بسیاری معتقدند میان ساختار زبانی و الگوهای شناختی/فکری و فرهنگ رابطه برقرار است.

قدیمی ترین این دیدگاه‌ها را می توان در بهار تری هاری^۶ (قرن ۶ قبل از میلاد) در هندوستان یافت که مطابق نظر وی، تفکر «شبدانا» یا همان رمزگذاری زبانی است.^۷ در اروپا، فرضیه نسبیت زبانی به موضوعی جدی و پراهمیت در بحث‌های زبانی در اواخر قرن‌های هجده و نوزده تبدیل شد. در آلمان، به ویژه در آثار یوهان هامان^۸ و یوهان هردر^۹ و ویلهلم فان هومبولت، این بحث‌ها را می توان ملاحظه کرد، به گونه‌ای که لاینز^{۱۰} عنوان سنت هردری - هومبولتی را برای این بحث‌ها انتخاب کرده است. هومبولت در مقاله مطالعه تطبیقی زبان می گوید که زبان، تأثیر



1. Minimalist Program

2. Encoding

3. Ethno-syntax

4. Genetic-Biological Foundation

۵. در مفهوم پوپری آن. پوپر (۱۹۳۹) علم را گمانه زنی و ابطال (Conjectures & Refutations) می داند.

6. Bhartrihari

7. Thinking, i.e. 'shabdana', is 'linguaging'.

8. J. G. Hamann

9. J. G. Herder

10. J. Lyons

محدودکننده‌ای بر تفکر دارد. ارنست کسیرر نیز همسو با این طرز تلقی بیان می‌کند که:
تمایزهایی که در این جا بدیهی شمرده می‌شوند، تجزیه و تحلیل واقعیت در قالب
اشیاء و فرآیندها، جنبه‌های دائمی و زودگذر... مقدم بر زبان نیستند... زبان خود چنین
تمایزهایی را ایجاد می‌کند و در حوزه خود بسط می‌دهد. (کسیرر، ۱۹۴۶: ۱۲)
یکی دیگر از افرادی که در این زمینه اظهار نظر کرده است و در ادبیات زبان شناسی به
ندرت به آن اشاره می‌شود، سوسور است. لاینز (۱۹۸۱: ۲۲۲) می‌گوید:

دیدگاه سوسور درباره منحصر به فرد بودن سامانه‌های زبانی و رابطه میان ساخت
[زبانی] و جوهر به طور طبیعی ما را به انگاره نسبیّت زبانی رهنمون می‌شود:
انگاره‌ای که مطابق با آن، ویژگی‌های همگانی به جز ویژگی‌های عام نشانه شناختی
همچون اعتباری بودن، زایایی، دوگانگی و تجزیه پذیری برای زبان‌های انسانی را
نمی‌توان متصور دانست. (لاینز ۱۹۸۱: ۲۲۲)

در این مقاله مجالی برای بررسی گسترده پیشینه تاریخی روابط میان زبان، فرهنگ و
شناخت نیست^۱. در آنچه ارائه شده است، به ندرت می‌توان تمایز بارز و قاطعی میان الگوهای
فرهنگی و الگوهای شناختی/فکری یافت؛ به این ترتیب برای بسیاری از زبان شناسان فرهنگ
الگوهای جمعی شناخته شده است^۳ (انفیلد^۴، ۲۰۰۲: ۴).

یکی از گمانه‌زنی‌های بارز و معروف قرن بیستم، فرضیه ساپیر - وورف است. ساپیر که در
سنت مردم شناسی بوازه^۵ به بررسی زبان می‌پرداخت، مدعی شد فرهنگ بر زبان تأثیرگذار است؛
از نظر وی فرهنگ فقط شامل افعال و اعمال صرف جامعه یا جماعتی از مردم نیست، بلکه
شامل معنای رفتار آنان نیز می‌شود (انفیلد، ۲۰۰۲: ۴۰). وی (ساپیر، وورف، ۱۹۵۶: ۲۲۱-۲۱۹)
مدعی شد که زبان تعیین کننده الگوهای متداول شناختی/فکری است و بدین گونه اصل نسبیّت
و موجبیّت خود را ارائه کرد که بر اساس آن کاربران و گویشوران دستورها و زبان‌های مختلف
تحت تأثیر دستور و زبانی که به کار می‌برند، به صورت‌های مختلف جهان را مشاهده می‌کنند؛

۱. نگارنده «سامانه» را معادل system در زبان انگلیسی در نظر گرفته است. اگرچه در زبان فارسی در حوزه زبان شناسی
برای این واژه در انگلیسی معادل‌های «دستگاه» و «نظام» به کار گرفته شده است، اما نگارنده معتقد است دو واژه اخیر
هرکدام دارای معانی ضمنی خاص خود می‌باشند و بهترین معادل سامانه است.

۲. برای بررسی دقیق انواع موجبیّت زبانی ر.ک. زاهدی (۲۰۰۸).

۳. ساپیر (۱۹۹۴: ۳۴) فرهنگ را متشکل از اجماع (consensus) و تصدیق (sanction) مترتب بر معانی می‌پندارد.

4. N. J. Enfield

5. F. Boas



به عبارت دیگر از جهان‌بینی‌های^۱ مختلفی برخوردار می‌شوند. بدین ترتیب، در فرهنگ بر زبان و زبان بر تفکر تأثیر می‌گذارد.^۲

از نظر چامسکی چنین دیدگاهی که شامل نگرش‌های نسبت‌گرایانه^۳ و ضدهمگانی‌گرا^۴ است، به طور عام با نگرش ضد ذهن‌گرایانه^۵ ساختارگرایی آمریکایی بلومفیلدی^۶ و نگرش‌های ارتباطی اجتماعی کارکردگرایان^۷ به طور خاص مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که وی آن را رویکرد زبان بیرونی شده^۸ می‌نامد. (چامسکی، ۱۹۸۶: ۱۶) این رویکرد در مقابل رویکرد مورد نظر چامسکی قرار می‌گیرد که وی از آن با عنوان زبان درونی شده^۹ یاد می‌کند. رویکرد اخیر دارای بنیادی ژنتیکی - فردی است.

بررسی دیدگاه‌ها

تمایز دوگانه زبان بیرونی شده و زبان درونی شده چامسکی را شاید بتوان تمایزی مفید در دهه ۱۹۹۰، دانست، اما چنین تمایزی در دهه اول قرن بیست و یکم ساده‌سازی غیرسودمندی محسوب می‌شود. نه تنها نگرش‌های موجود در رویکرد زبان بیرونی شده از یکدیگر متفاوت اند، بلکه رویکرد زبان درونی شده را نیز دیگر نمی‌توان دربرگیرنده یک نوع نگرش در حوزه زبان شناسی چامسکیایی^{۱۰} دانست. در رویکرد اخیر، به غیر از دیدگاه‌های چامسکی^{۱۱}، دیدگاه پینکر و جکنداف، پینکر و بلوم^{۱۲} و یوری اگه رکا^{۱۳} مطرح‌اند.



1. World-views

۲. باید توجه داشت آنچه مورد نظر وورف بوده است. در سال‌های بعد از وی دارای متغیرهای مختلف گردیده است. برخی از آن‌ها را می‌توان در آثاری نظیر لوسی (۱۹۹۲)، گامپرز و لوینسون (۱۹۹۶)، لی (۲۰۰۰: ۱۹۹۶) و گودارد (۲۰۰۳) یافت.

3. Relativist

4. Anti-Universalist

5. Anti-Mentalist

6. Bloomfieldian American Structuralism

7. Functionalists

8. Externalized Language

9. Internalized Language

10. Chomskyan Linguistics. ۲۰۰۶. ک. زاهدی، ر. ک. تحول آن و تکوین و باره تکوین و تحول آن ر. ک. زاهدی، ۲۰۰۶.

۱۱. خود چامسکی از سال ۱۹۹۸ تا کنون نظرات مختلف و تا حدودی سردرگم‌کننده ارائه کرده است که به آن‌ها خواهیم پرداخت.

12. S. Pinker and P. Bloom

13. J. Uriagereka

در این مقاله نگارنده به جای بهره مندی از تمایز فوق، سه تمایز دیگر را پیشنهاد می‌کند:

۱. تمایز میان نگرش‌های مبتنی بر وجود رابطه میان فرهنگ و زبان، در مقابل نگرش مبتنی بر نبودن رابطه میان این دو ۲. تمایز میان نگرش همسازی - فراگشتی^۱ در مقابل نگرش دگرسازی^۲ زبان ۳. تمایز میان نگرش انگیختگی اجتماعی - ارتباطی^۳ زبان در مقابل انگیختگی زیستی - ژنتیکی^۴. باید توجه داشت که در ارائه تمایزهای فوق، نگارنده به نگرش‌های اصلی اکتفا می‌کند، زیرا بیان و بررسی تمامی این رویکردها حتی از گنجایش یک کتاب هم بیشتر است.

بررسی نگرش‌های مطرح درباره رابطه میان زبان، شناخت و فرهنگ

دیدگاه‌های موجود در مورد رابطه میان زبان، شناخت و فرهنگ خود به سه زیر گروه قابل تقسیم‌بندی‌اند: دیدگاه‌هایی که زبان را تعیین کننده می‌دانند، دیدگاه‌هایی که شناخت در مفهوم عام و فرهنگ در مفهوم خاص را تعیین کننده می‌دانند و دیدگاهی که هر کدام را حوزه‌ای مستقل می‌شمارد.

زبان، تعیین کننده شناخت و فرهنگ

اگر فرهنگ را مجموعه‌ای از تفکرهای جمعی و در واقع شناخت و عملکرد شناخت - بنیاد اجتماعی بدانیم^۵، اصلی ترین فرضیه، همان فرضیه وورف^۶ است. این فرضیه خود از دو بخش تشکیل می‌شود. یک بخش آن نسبت گرایي زبانی^۷ یا همان ضدهمگانی گرایي زبانی^۸ و دیگری موجییت زبانی^۹ است. ضدهمگانی گرایي زبانی به این نظر باز می‌گردد که زبان‌ها به طور بنیادین و غیرقابل پیش بینی از یکدیگر متفاوت‌اند و در این باره محدودیتی را نمی‌توان اعمال کرد. موجییت زبانی نیز این نظر را بیان می‌کند که زبان تفکر را تعیین می‌کند.

1. Adaptational- Evolutionary
2. Exaptational
3. Social- Communicative
4. Biological-Genetic

۵. برداشت حاضر برگرفته از لیتون (۱۹۹۷) است.

۶. همان فرضیه سایپر - وورف است.

7. Linguistic Relativism
8. Linguistic Anti-Universalism
9. Linguistic Determinism



بخش اول فرضیه سایپر - وورف تا حدود بسیار زیادی نشأت گرفته از دیدگاه‌های مردم شناسان، به ویژه مردم شناسان تجربه گرا^۱ است و بسیاری همچون پینکر آن را زیرمجموعه یا پیامد موجبیت زبانی می‌دانند.

درباره موجبیت زبانی بررسی‌های فراوانی از ۱۹۵۰، انجام شده است و می‌توان گفت زبان شناسان دیگر به تعیین کننده بودن زبان اعتقاد ندارند. به عبارت دیگر، این فرضیه از سه نسخه قوی، ضعیف و شناختی^۲ برخوردار است. در نسخه قوی آن، زبان تعیین کننده تفکر است. در نسخه ضعیف آن، زبان بر تفکر تأثیر می‌گذارد و در نسخه شناختی که هانت و آنیولی^۳ آن را مطرح کردند، زبان احتمال فکر کردن به شیوه‌ای خاص را افزایش یا کاهش می‌دهد. لاند^۴ می‌گوید:

هانت و آنیولی تفاوت‌های موجود را در توانایی محاسباتی میان سخنگویان زبان‌های مختلف توصیف می‌کنند. برای مثال، کودکان انگلیسی زبان ناچارند مجموعه پرتعدادی از واژه‌ها را بیاموزند که به اعداد اشاره می‌کنند. کودکان انگلیسی زبان، علاوه بر واژگان مربوط به اعداد اصلی ۰ تا ۹، ۱۰، ۱۰۰ و غیره باید کلمات جداگانه‌ای را برای ارجاع به ۱۱ تا ۱۹ و نیز ۲۰، ۳۰... ۹۰ بیاموزند. برخلاف کودکی که چینی می‌آموزد تنها باید چهارده واژه اصلی را یاد بگیرد (۰ تا ۱۰، ۱۰۰، ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰۰). برای عدد ۱۱ کلمه خاصی در زبان چینی وجود ندارد، بلکه ۱۱ معادل ۱۰ به علاوه ۱ است. هنگام یادگیری حساب، کودکان انگلیسی زبان در ابتدا با یادگیری اعداد ۱۱ تا ۱۹ مشکل دارند، اما کودکان چینی با مشکلی مواجه نیستند. احتمال می‌رود این امر بیان کننده هزینه بیشتری باشد که یادگیری واژگان مربوط به اعداد می‌طلبند. (لاند، ۲۰۰۳: ۲۰)

باید توجه کرد که در نسخه شناختی، بخش اول فرضیه سایپر - وورف که همان ضدهمگانی‌گرایی زبانی است مورد توجه قرار نمی‌گیرد یا کنار گذاشته می‌شود. لاند در بررسی نسخه شناختی این فرضیه می‌گوید «هانت و آنیولی به میزان سادگی یا دشواری طرز فکرها با عنوان هزینه محاسباتی اشاره می‌کنند و معتقدند که همین هزینه است که احتمال تفکر به شیوه‌ای خاص را تحت تأثیر قرار می‌دهد.» (لاند، ۲۰۰۳: ۱۹)



1. Empiricist Anthropologists
2. Strong, Weak and Cognitive Versions
3. E. Hunt and F. Agnoli
4. N. Lund

بر اساس نسخه شناختی، اگر زبانی برای توصیف شی یا پدیده‌ای واژه یا عبارتی داشته باشد، اما زبانی دیگر برای همان شی یا پدیده، واژه یا عبارتی نداشته باشد، برای گویشوران زبان نخست سخن گفتن در مورد شی یا پدیده مذکور آسان تر است، چرا که هزینه آن کمتر است. در حوزه رویکرد شناختی به فرضیه سایپر - وورف، پژوهش‌های فراوانی انجام شده است. مهم ترین آن‌ها پژوهش‌های برودیتسکی^۱ درباره جنسیت زبانی و پژوهش‌های مربوط به حوزه قوم - نحو است که از آن میان می‌توان به بررسی لنگکر^۲ و ویرزبیکا^۳ اشاره کرد. شایان توجه است که در این بررسی‌ها رویکرد ضد همگانی گرا مطرح نیست و حتی در مورد بررسی‌های لنگکر و ویرزبیکا، ساختاری معنایی و همگانی برای زبان متصور است که حوزه شناخت انسان را در برمی‌گیرد. همچنین، در این بررسی‌ها فقط به واژگان محدود نمی‌شود و به گفته انفیلد، نشانگرهای فرهنگی در ساختار نحوی و ساخت واژی زبان نیز وجود دارند (انفیلد، ۲۰۰۲: ۲۳۲) و از نظر وارداف^۴، بسیار قوی ترند. (وارداف، ۱۹۹۸: ۲۱۸)



شناخت و فرهنگ، تعیین کننده زبان

لوی اشترواس^۵ در شاربونیه^۶ می‌گوید: (اشترواس، ۱۹۶۱: ۱۸۸)

تمام آنچه که می‌دانیم این است: همه کسانی که روی سیاره زمین زندگی کرده اند، حتی قدیمی ترین و بدوی ترین انسان ها، با مفهوم زبان فراگفته آشنایی داشته‌اند و همچنین پیدایش زبان به طور دقیق با پیدایش فرهنگ مقارن بوده است. از این منظر، پیدایش زبان نه تنها وابسته به پیدایش فرهنگ است، بلکه به دلیل آن صورت گرفته است. همچنان که نوبل و دیویدسون^۷ معتقدند: (نوبل و دیویدسون، ۱۹۹۶: ۲۱۴)

زبان محصول اکتشافات رفتاری است تا نتیجه رخدادهای زیستی ... [زبان] بیش از آن که محصول رویدادهای زیست شناختی باشد، نتیجه کشف‌های رفتاری است. تغییرات فراگشتی زیست شناختی زمینه را برای شکل گیری رفتار زبانی به گونه‌ای که امروز

1. L. Boroditsky
2. R. W. Langacker
3. A. Wierzbicka
4. R. Wardhaugh
5. C. Levi-Strauss
6. G. Charbonnier
7. W. Noble and I. Davidson

وجود دارد پدید آورد: استفاده از مجرای گفتاری - شنیداری همراه با زمان یادگیری طولانی در دوران نوزادی در یک بافت اجتماعی. طبیعت زبان به منزله یک سامانه ارتباطی نمادین، موجب خلق ذهن انسانی شده است که قابلیت تطابق با محیط‌های مختلف و عمل کردن در آن‌ها را دارد. این ذهن قادر به تجسم مفاهیم، تشخیص ما از آن‌ها، اختراع قدرت‌های ماورا طبیعت، بررسی اعمال خود و کاویدن گذشته است. به عبارت دیگر، به عقیده این گروه، زبان اختراعی فرهنگی است. همین گروه معتقدند ماهیت زبان به منزله نظامی ارتباطی از نمادها، ذهن انسان را به صورتی خلق کرد که قادر است برای بافت‌های مختلف طراحی کند. در شرح و بسط این دیدگاه دسال^۱ می‌نویسد:

اگر چنین فرضی را بپذیریم، امکان مشخص کردن زمان پیدایش زبان در گذشته بشر با استفاده از زمان پیدایش فرهنگ وجود دارد. برخی از مؤلفان، با تکیه بر اهمیت پدیده تاریخی بسیار مهمی که حدود ده‌ها هزار سال پیش رخ داده است، زبان را - آن گونه که ما می‌شناسیم - اختراعی فرهنگی می‌دانند. برای نمونه، ویلیام نوبل روانشناس و آین دیویدسون باستان‌شناس معتقدند پیدایش زبان به چندین هزارسال پیش از انقلاب عصر حجر برمی‌گردد. حال آن که این دو شخصیت به خوبی مطلع هستند که عمر هوموساپینس‌ها در واقع دو برابر این زمان است. یکی از دلایل چنین اعتقادی مشاهده تغییرات بزرگ در تاریخ بشر در این برهه زمانی خاص است. چند ده هزارسال پیش، در تمامی سیاره‌ای که انسان‌ها در آن حضور داشته‌اند، چیزی شبیه به یک انقلاب فرهنگی اساسی اتفاق افتاده است. (دسال، ۲۰۰۷: ۴۳)

نقطه قوت این دیدگاه از نظر دسال آن است که پیدایش زبان در گونه انسانی را به ظاهر حل می‌کند. گونه‌ای که بدون هیچ تغییر شناختی عمده‌ای، در یک برهه زمانی ناگهان به صورت قابل توجهی بر محیط اطرافش تسلط می‌یابد، هنر را کشف می‌کند و اولین زمینه‌های آشنایی خود با معنویت را رقم می‌زند. با بررسی دقیق‌تر این دیدگاه می‌توان دید که ادعا می‌کند زبان محصول اکتشافات رفتاری و فرهنگ است و هم زبان را دلیل به وجود آمدن این جهش فرهنگی می‌داند. همچنین، این دیدگاه معتقد است زبان ذهن را به وجود آورده است. بدین ترتیب، می‌توان مشاهده کرد که هم فرهنگ، زبان را به وجود می‌آورد و هم زبان، فرهنگ و شناخت را که این یک دور است.



علاوه بر دیدگاهی‌های فوق در بررسی این نوع تعامل میان زبان و فرهنگ، می‌توان به مالینوفسکی^۱ اشاره کرد. مالینوفسکی (۱۹۲۳) آن گونه که در هلیدی^۲ نقل شده است، می‌نویسد: زبان و ساختار آن بازتابی از مقوله‌های واقعی‌اند که از طرز برخورد‌های عملی کودک به دست می‌آیند. ... اگر نظریه ما درست باشد، چارچوب اصلی دستور به طور عمده برگرفته شده از کاربردهای اولیه زبان است. (هلیدی ۲۰۰۳: ۳۴۴)

هلیدی در تفسیر و بسط گفته‌های مالینوفسکی می‌افزاید:

از دیدگاه مالینوفسکی تمام کاربردهای زبانی در خلال مراحل فراگشت فرهنگی آن تأثیر خود را بر ساختار زبانی گذاشته‌اند. (هلیدی، ۲۰۰۳: ۳۴۴)

بدین ترتیب می‌توان دید که از دیدگاه افرادی همچون هلیدی و مالینوفسکی نیز زبان شکل گرفته و متأثر از فراگشت فرهنگی است.

با بررسی دیدگاه‌های ون ولین و لاپولا^۳ می‌توان دید که دیدگاه‌های کارکردگرا خود طیفی را تشکیل می‌دهند که آن انگلیختگی بیرونی فرهنگی - کارکردی و انگلیختگی شناختی - معنایی وجود دارد. (ون ولین و لاپولا ۱۹۹۷: ۱۵-۱۱). برای نوع اول می‌توان دیدگاه هلیدی را ارائه کرد:

فراگشت^۴ زبان با هدف برطرف کردن نیازهای انسان صورت گرفته است. از همین رو نحوه شکل‌گیری و سامان‌یابی آن ماهیتی کارکردی دارد نه قراردادی. یک دستور کارکردی در واقع دستوری طبیعی است که در آن هر عنصری را می‌توان با توجه به کارکرد زبان توضیح داد و تشریح کرد. ... جهت‌گیری کلی این است که زبان به منزله پدیده‌ای اجتماعی (نه فردی) در نظر گرفته شود و نظریه پردازی در مورد منشأ و مراحل فراگشت آن نیز در پرتو همین دیدگاه و با استفاده از توضیح‌های جامعه شناسان (نه روان‌شناسان) صورت گیرد. در عین حال بررسی زبان را می‌توان در یک چارچوب کلی شناختی نیز مد نظر قرار داد. (هلیدی، ۱۹۸۵: xiii و xxx)

از گروه دوم که همان دیدگاه انگلیختگی شناختی - معنایی است نیز می‌توان لنگر را نام

برد. به عقیده وی:

1. B. Malinowski
2. M. A. K. Halliday
3. R. D. Van Valin and R. J. LaPolla

۴. نگارنده فراگشت را معادل واژه evolution در انگلیسی به کار برده است. در زبان فارسی در مقابل این واژه بیشتر از تکامل استفاده می‌شود، اما نگارنده معتقد است واژه تکامل معادل نه تنها نادقیق، بلکه نادرستی برای آن است.



زبان را نمی‌توان مستقل و خودشمول دانست و نمی‌توان گفت که امکان توصیف آن بدون استفاده از ارجاع به پردازش شناختی ممکن است (صرف نظر از این که چیزی به منزلهٔ قوهٔ زبانی در نظر گرفته می‌شود یا خیر). وجود ساختارهای دستوری را نمی‌توان به معنای وجود یک سامانهٔ صوری مستقل یا سطح بازنمایی در نظر گرفت. این‌ها را باید سامانه‌هایی به صورت توارثی نمادین دانست که موجبات ایجاد ساختار و نمادسازی متعارف محتوای ادراکی را فراهم می‌کنند. واژگان، ساخت‌واژه و نحو به منزلهٔ بخشی از طیف واحدهای نمادین در واقع تنها نتیجهٔ یک تقسیم‌بندی قراردادی‌اند. سخن گفتن از واحدهای دستوری بدون ارجاع به ارزش معنایی آن‌ها کاری عبث و مانند نگارش فرهنگ واژگانی است که معانی واژه‌ها در آن آورده نشده است. (لنگر، ۱۹۹۰: ۱)

دیدگاه خود ون ولین و لاپولا در میان این طیف قرار می‌گیرد:

از نظر دستور نقش و ارجاع، زبان سامانه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی ارتباطی است و از همین رو، تحلیل کارکردهای ارتباطی ساختارهای دستوری نقش بسیار مهمی در توصیف نظری این ساختارها ایفا می‌کند... زبان یک سامانه است و دستور نیز، به مفهوم به کاررفته در سنت ساختارگرایان یک سامانه است. آنچه که دستور نقش و ارجاع را از سایر دیدگاه‌ها متمایز می‌کند... این است که ساختارهای دستوری را تنها می‌توان در پرتو توجه به کارکردهای معنایی و ارتباطی آن‌ها درک کرد. با توجه به روابط انتزاعی همنشینی و جانشینی که سامانه ساختاری را تعیین می‌کنند، دستور نقش و ارجاع نه تنها با رابطهٔ میان رخداد توأمان و ترکیب در اصطلاح صوری آن سروکار دارد، بلکه به جنبه‌های معنایی و کاربردی این روابط نیز توجه می‌کند. (ون ولین، ۱۹۹۳: ۲)

دیدگاه قوم - نحوی ویرزبیکا را می‌توان با دیدگاه میانی ون ولین و نیز دیدگاه شناختی لنگر همسو دانست. اگرچه قوم - نحو در دو مفهوم خاص و عام قابل طرح است، مفهوم اصلی آن که ویرزبیکا بیان می‌کند همان مفهوم خاص و محدود آن است. ویرزبیکا در بررسی معنایی ساخت‌های سببی در زبان انگلیسی نشان می‌دهد که این ساختارها دربرگیرنده ارزش‌های استقلال و خوداتکایی در تعامل فردی میان گویشوران این زبان است^۲. در بررسی دیگری وی



نشان می‌دهد که ارزش‌های فرهنگی بسیار مهمی در سازه‌های دستوری زبان روسی رمزگذاری شده‌اند. بدین ترتیب وی می‌گوید مضمون اصلی قوم - نحو آن است که «هر زبانی در ساختار خود دربردارنده نوعی جهان بینی و فلسفه خاص است» (ویرزیبیکا، ۱۹۷۹: ۳۱۳). بدین ترتیب وی استدلال می‌کند «از آن جا که ساخت‌های نحوی یک زبان دربرگیرنده معانی خاص زبانی و همچنین تدوین‌کننده طرز فکرهای متفاوت هستند، نحو یک زبان تا حد زیادی تعیین‌کننده برش شناختی آن زبان است» (ویرزیبیکا، ۱۹۷۹: ۳۱۳).

باید توجه داشت که در رویکرد ویرزیبیکا هسته‌ای همگانی وجود دارد که این هسته معنایی است نه نحوی. به عبارت دیگر، تمامی زبان‌ها دارای هسته برگردان‌پذیر معنایی هستند. از این منظر دیدگاه ویرزیبیکا بسیار مشابه دیدگاه لنگکر است. از نظر لنگکر «نمادسازی مستقیم مفاهیم فرهنگ - وابسته را می‌توان در سازوکارهای دستوری مشاهده کرد...» وی معتقد است که اگرچه مدل‌های شناختی نقش اصلی خود را در حوزه معنایی پیش‌گونه^۱ ایفا می‌کنند و «بدین ترتیب خود انتزاعی و تا حدود زیادی مقدم بر فرهنگ اند، اما بررسی سازوکارهای دستوری نشان می‌دهد که عوامل فرهنگی نقش خود را یا در شکل‌گیری این مدل‌ها یا در بسط آن‌ها به موارد غیرپیش‌گونه ای^۲ ایفا می‌کنند.» (لنگکر ۱۹۹۴: ۴۴).

زبان، شناخت و فرهنگ: حوزه‌های مستقل

دیدگاه چامسکی را به‌ویژه از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۵، می‌توان یکی از دیدگاه‌هایی قوی دانست که در آن زبان مستقل از بافت اجتماعی بررسی می‌شود. تا شکل‌گیری دیدگاه کمینه‌گرا و بسط آن از سال ۱۹۹۵، زبان در دیدگاه چامسکی و همکاران و پیروان او خاستگاهی زیستی داشت که در رویکرد اصول و پارامترها به‌ویژه در قالب نظریه حاکمیت و وابستگی تکوین و گسترش یافت. حتی در اوایل دوره برنامه کمینه‌گرا به‌ویژه تا ۱۹۹۸، می‌توان دیدگاه مستقل بودن زبان از بافت اجتماعی و کارکرد - مستقل بودن آن را به‌وضوح دید. در ۱۹۸۱ و پس از دل‌هایمز که تمایز میان توانش زبانی در مقابل توانش ارتباطی را مطرح کرد، چامسکی به صراحت از حوزه عملکرد اجتماعی سخن گفت، اما مبحث کارکرد اجتماعی آن را که در اصطلاح وی جزئی از

1. Prototype

2. Non-Prototypical

۳. از آثار و بررسی‌های دستوری لنگکر در این مورد می‌توان به بررسی ساخت‌های مکانی انگلیسی و میکستک (Mixtec) در سال ۲۰۰۲ اشاره کرد.



توانش کاربردشناختی است، مستقل از توانش دستوری دانست و معتقد بود که دستور به منزله بنیاد زبان، جایگاهی مستقل از عملکرد آن دارد و انگیزه وجود دستور را نمی‌توان به شرایط خارج از دستور در معنای شرایط بافتی - اجتماعی نسبت داد.

یکی از پیروان اصلی وی در این حوزه و تا شکل گیری برنامه کمینه گرا، پینکر است. وی در اثر ۱۹۹۴ خود به طور کامل نظریه نسبیت و موجبیت زبانی وورف را به نقد می‌کشد و پیش از این نیز در پینکر و بلوم به صورت گسترده و دقیق‌تر آن را نفی می‌کند. دیدگاه پینکر در این دوره با دیدگاه چامسکی فقط در یک جنبه تفاوت دارد و آن فراگشت زبان است. پینکر و بلوم معتقدند که دلیل شکل گیری زبان، فراگشتی - همسازی است. در صورتی که چامسکی تا سال ۲۰۰۰ به صورت غیرصریح به غیرهمساز محور بودن تکوین زبان معتقد است. از نظر پینکر فرضیه نسبیت زبانی نتیجه مکتب بواز است و بخشی از تلاش این مکتب نشان می‌دهد فرهنگ‌های رشد نیافته به همان درجه از پیچیدگی و کمال برخوردارند که فرهنگ‌های اروپایی (پینکر، ۱۹۹۴: ۵۴). در تأیید نظر پینکر به نقل از پالام^۱ گفت:

یکی از موارد تأسف آوری که در مورد انتقال و تشریح این ادعای غلط باید بدان اشاره کرد، این است که حتی اگر ریشه‌های بسیاری برای انواع مختلف برف در برخی زبان‌های قطب شمال وجود داشت، از دیدگاه عینی گرا، این مطلب اهمیت خاصی نداشت و تنها به منزله واقعیتی روزمره و معمولی محسوب می‌شود. پرورش دهندگان اسب از اسامی مختلفی برای زاییدن، اندازه‌ها و سن اسب‌ها استفاده می‌کنند. گیاه شناسان از نام‌های متعددی برای شکل برگ‌ها بهره می‌گیرند. طراحان دکوراسیون داخلی نام‌های خاصی را به انواع مختلف رنگ بنفش مایل به ارغوانی اختصاص می‌دهند، چاپگرها از نام‌های مختلف و متعددی برای قلم‌ها (Carlson, Garamond, Helvetica, Times Roman...) استفاده می‌کنند؛ طبیعی است ... آیا آنچه که در مورد چاپگرها نوشته می‌شود از همان نوع درهم ریختگی است که درباره [زبان] اسکیموها در کتاب‌های کم کیفیت زبان شناسی به نگارش در می‌آید؟ برای مثال، گزیده‌ای از یک کتاب درسی زبان شناسی را که به صورت تصادفی انتخاب شده است، در نظر بگیرید: «پر واضح است که در فرهنگ اسکیموها... برف از اهمیت بسیاری برخوردار است به گونه‌ای که فضایی مفهومی که در زبان انگلیسی در یک واژه و در یک تفکر گنجانده



می‌شود، در این زبان چندین طبقه متمایز را در بر می‌گیرد...» فرض کنید بخوانیم: «پر واضح است که در فرهنگ چاپگرها، قلم‌های مختلف از اهمیت بسیاری برخوردارند؛ به گونه‌ای که فضایی مفهومی که در زبان انگلیسی در یک واژه و در یک تفکر گنجانده می‌شود، در این زبان چندین طبقه متمایز را در بر می‌گیرد...» حتی اگر این گفته درست باشد، کاملاً بی‌ربط است. (پالام، ۱۹۹۱: ۱۶۵-۱۶۶)

چامسکی در تمثیلی می‌گوید:

فرض کنید یک موجود نخستین باستانی دارای تمامی اجزای معماری ذهنی انسان، ولی بدون قوه زبانی وجود داشته باشد. چنین موجودی با ما در حالات ادراکی، عقاید و خواسته‌ها، امیدها و ترس‌ها مشترک است، بدون این که آن‌ها را از طریق زبان شکل داده یا منتقل کرده باشد. شاید این موجود دارای آنچه که جری فودورا آن را زبان تفکر می‌نامد، بود، اما هیچ راهی برای ایجاد عبارت‌های زبانی مربوط به افکار ایجاد شده از طریق زبان نداشت. (چامسکی، ۱۹۹۸: ۷۷)



نگرش‌های فراگشتی - همسازی در مقابل نگرش‌های دگرسازی

در بخش پیشینه گفته شد، یکی از متغیرهای مطرح در بررسی رابطه میان زبان، فرهنگ و شناخت، تمایز میان دو نگرش همسازی در مقابل دگرسازی است. می‌توان در یک تقسیم بندی اولیه گفت کلیه رویکردهای کارکردگرا مانند رویکردهای هلیدی و ون ولین از نگرش‌های همسازی‌اند. درحالی که نگرش‌های صورت‌گرا خود به دو دسته تقسیم بندی می‌شود: رویکردهای معتقد به همسازی و رویکردهای معتقد به دگرسازی. اگرچه نمی‌توان به طور کامل چامسکی را غیرفراگشتی دانست، اما دیدگاه وی بیشتر با دیدگاه دگرسازی انطباق دارد تا با نگرش همسازی.

رویکردهای کارکردگرا

زبان در رویکردهای کارکردگرا انگیزختگی اجتماعی دارد و همان گونه که در بخش نتیجه‌گیری خواهیم دید، اصلی‌ترین نقش آن، ایجاد ارتباط اجتماعی است. در این گونه رویکردها، زبان به دلیل ایجاد ارتباط اجتماعی میان انسان‌ها پدید آمده است و از این رو، این دیدگاه‌ها زبان را حاصل تعامل اجتماعی انسان می‌دانند.

هلیدی زبان را یک نظام نشانه‌ای اجتماعی می‌داند و تحول آن را ناشی از تحول اجتماعی انسان می‌شمارد. این نگرش بیرونی به زبان، تحول آن را تحولی بیرونی به حساب می‌آورد. وی با اشاره به رابطه میان زبان و کارکردهای آن، سؤالاتی مطرح می‌کند و می‌نویسد:

اگر فراگشت زبان با هدف انجام کارکردهایی صورت گرفته که به طور کلی می‌توان آن‌ها را کارکردهای اجتماعی نامید، سؤال این جاست که آیا نتیجه مطلوب در این زمینه به دست آمده و فراگشت مزبور تأثیر لازم را گذاشته است؟ آیا می‌توان گفت که ماهیت زبان تحت تأثیر موارد استفاده آن شکل گرفته و تعیین شده است؟ آیا بازتاب کارکردهای اجتماعی زبان را می‌توان در نظام درونی آن به منزله سامانه مشاهده کرد؟ (هلیدی، ۱۹۷۳: ۳۰۰)

هلیدی با توجه به نتیجه‌گیری‌های مالینوفسکی در مورد منشأ کارکردی سامانه زبان که بر اساس مطالعات وی بر زبان کودکان انجام گرفته است، ادامه می‌دهد:

سامانه درونی زبان به صورت تصادفی شکل نمی‌گیرد. این نظام در واقع، برای تحقق کارکردهای مربوط به زندگی اجتماعی بشر شکل می‌گیرد؛ یعنی همان کارکردهایی که فراگشت زبان برای دستیابی به آن‌ها انجام می‌شود. (هلیدی، ۱۹۷۳: ۳۰۲)

بنابراین اظهارات، می‌توان گفت که زبان به طور دائم در حال تحول است و شکل آن بر اساس موارد استفاده‌ای که دارد، تعیین می‌شود. به گفته ولتولینی^۱ (ولتولینی، ۲۰۰۱: ۹۶):

زبان انسانی، آن گونه که تحلیل‌گران ادراکی در نظر گرفته می‌گیرند، مفهومی اجتماعی است. هرچیزی که با عنوان زبان انسانی تعریف و شناخته می‌شود، باید به شکلی به یک اجتماع ارجاع داده شود. هیچ ساختار شبه زبانی را که تنها یک نفر مورد استفاده قرار می‌دهد، نمی‌توان یک زبان انسانی به حساب آورد، مگر این که افرادی دیگر نیز در گذشته، حال یا آینده از آن استفاده کرده باشند. این بدان معنی است که مطالعه زبان انسانی بدون توجه به جنبه کارکرد ارتباطی آن کاری بسیار دشوار است. (ولتولینی، ۲۰۰۱: ۹۶)

رویکردهای صورت‌گرا

در آغاز باید گفت که منظور از این رویکردها، رویکردهای صورت‌گرایانه‌ای است که در



چارچوب خردگرایی^۱ وجود دارند و دیدگاه‌های صورت‌گرایانه تجربه‌گرا^۲ همچون دیدگاه ساخت‌گرایانه بلومفیلدی را شامل نمی‌شوند. در چارچوب رویکردهای صورت‌گرایانه خردگرا دو دیدگاه به صورت خاص دیده می‌شوند: دیدگاه فراگشتی - همسازی و دیدگاه دگرسازی.

دیدگاه دگرسازی صورت‌گرا

یوری اگه رکا و کارستز - مکاریتی^۳ به این دیدگاه معتقدند. این نگرش بیان می‌کند که ویژگی‌های ساختاری اصلی قوه زبانی انسان، منطقی کارکرد بنیاد ندارند.

دگرسازی^۴ را گولد و وربا^۵ چنین تعریف می‌کند: ویژگی‌هایی که برای کاربردهای دیگر یا هیچ کاربردی تحول یافته و سپس برای نقش کنونی خود هم‌گزینی شده‌اند. بدین ترتیب این ویژگی‌ها برای نقش کنونی خود سازگارند^۶، اما برای آن طراحی نشده‌اند و در نتیجه همساز^۷ آن نیستند. این ویژگی‌ها سازگاری خود را مدیون ویژگی‌هایی هستند که به دلایل دیگر وجود دارند و بدین ترتیب سازگاری آن‌ها به دلیل دیگری است^۸. ... همسازی^۹ نقش‌مند است [در صورتی که] دگرسازی اثرمند است. (گولد و وربا، ۱۹۹۸: ۵۵)

چامسکی نیز اگرچه در آغاز دارای دیدگاهی فراگشتی بود، اما به تدریج به دیدگاه دگرسازی نزدیک تر شد^{۱۰}.

فراگشت فرصت طلب است، مخترعی است که تلاش می‌کند با استفاده از تمامی موادی که در اختیار دارد، جفت و جور کردن آن‌ها و با اعمال تغییراتی جزئی کمی بهتر از گذشته عمل کند... زبان انسان فراتر از محدوده فرآیندهای فراگشتی قرار می‌گیرد. (چامسکی، ۱۹۹۸: ۱۶)

دیدگاه دگرسازی در چامسکی آن چنان که در هچف^{۱۱} به چشم می‌خورد مبتنی بر ویژگی

1. Rationalism
2. Empiricist
3. A. Carstairs-McCarthy
4. Exaptation
5. S. J. Gould and E. S. Vrba
6. Aptus
7. Ad-Aptus
8. Ex-Aptus
9. Adaptation

۱۰. درنقد دیدگاه فراگشتی-ناکارکردگرای (evolutionary-dysfunctional) چامسکی رک نیومیر (۱۹۹۸) و سورن (۲۰۰۴).

۱۱. هچف سرواژه برای هاووزر، چامسکی و فیچ است. این سه با هم مقاله‌ای را چاپ کرده‌اند که در انگلیسی نیز به صورت سرواژه‌ای از نام آنان به کار رفته است. HCF: Hauser, Chomsky and Fitch



بازگشت است. از این منظر، فراگشت و ویژگی بازگشت^۱ به منزله صفت مشخصه قوه زبانی خاص، ممکن است به دلایلی غیر از زبان صورت گرفته باشد. به طور مشخص، ویژگی بازگشت می‌توانست در دیگر حیوانات برای حل مشکلات محاسبه‌ای مانند راهبری، کمی سازی عددی یا ارتباط اجتماعی در قالب پودمانی که در مقابل دیگر سامانه‌ها نفوذناپذیر بوده است، شکل گیرد. این امکان وجود دارد که طی مراحل فراگشت، سامانه پودمانی و حوزه وابسته ویژگی بازگشت به تدریج نفوذ پذیر شود و حوزه وابستگی آن کاهش یابد. این امر باعث شد که انسان‌ها به شکلی منحصر به فرد از ویژگی بازگشت در حل دیگر مسائل استفاده کنند.

دیدگاه همسازی صورت گرا

معروف ترین این دیدگاه‌ها، دیدگاه پینکر و جکنداف است:

به نظر می‌رسد اگر امکان فراگشت و ویژگی بازگشت در سامانه تشخیص اعداد به بازگشت زبانی را بپذیریم و اگر این فرآیند شامل نوعی همگزینی^۲ باشد ...، جهت رویدادها درست خلاف آن چیزی است که در فرضیه هچف بیان شده است... ویژگی بازگشتی در زبان از ویژگی‌های همگانی یا به نسبت همگانی انسانی است که به شکلی خودانگیخته در بالندگی فردی انسان پدید می‌آید. در صورتی که شناخت و ویژگی بازگشتی در اعداد چنین نیست. اکثر فرهنگ‌های انسانی مانند تمامی گونه‌های حیوانی فاقد سامانه بازگشتی عددی هستند... اما به جای آن از سامانه‌ای برای تخمین زدن مقادیر نظیر^۳ و سامانه دیگری برای طبقه بندی تعداد کمی از تکرارهای عددی کوچک برای کمی سازی اشیا استفاده می‌کنند.... این امکان وجود دارد که در زبان‌هایی که تاریخچه فرهنگی شان دارای سامانه اعداد بازگشتی است، آن را از طریق دگرسازی و ویژگی‌های بازگشتی زبانی به دست آورده‌اند؛ عکس این فرآیند چندان محتمل نیست. (پینکر و جکنداف، ۲۰۰۵: ۲۳۰)

زبان؛ وسیله ارتباطی در مقابل بیان تفکر

یکی از محورهای دیگری که در بررسی رابطه میان زبان، شناخت و فرهنگ می‌توان به منزله



1. Recursion
2. Co-opting
3. Analogue

متغیری مستقل مطرح کرد، کارکرد زبان است. از دیدگاه کارکردگرایان و همین طور دستوریان شناختی، نقش اصلی زبان، ایجاد ارتباط اجتماعی است. در حالی که از دیدگاه صورت‌گرایان، به‌ویژه صورت‌گرایان چامسکیایی، نقش اصلی زبان بیان تفکر است. این تمایز را در قالبی دیگر نیز می‌توان دید. گروه اول زبان را دارای بنیادی معنایی می‌دانند و صورت را در ارتباط با ساخت معنایی یا حاصل آن تلقی می‌کنند. این دیدگاه در میان کارکردگرایان به صورت کامل دیده می‌شود و در حوزه صورت‌گرایی از زمان معناشناسی زایشی مطرح شد که در نهایت به دستور شناختی لنگکر و زبان‌شناسی شناختی لیکاف^۱ می‌رسد. گروه دوم به استقلال صورت از معنا معتقدند و بدین ترتیب معنا را حاصل صورت و صورت را که همان نحو زبان است دارای خاصیت‌های زیستی می‌دانند نه ارتباطی. هلیدی یکی از نمایندگان گروه اول است. از نظر وی «هر زبانی سامانه‌ای معنایی است... [که] با استفاده از آن معنا خلق می‌شود و معانی مبادله می‌شوند» (هلیدی، ۲۰۰۳: ۲).

چامسکی نیز به منزله نماینده اصلی گروه دوم می‌گوید:

... زبان را نمی‌توان به منزله سامانه‌ای مناسب برای ارتباط به حساب آورد. زبان در واقع سامانه‌ای برای بیان معناست که به طور کامل متفاوت است. زبان می‌تواند برای ایجاد ارتباط هم مورد استفاده قرار گیرد؛ همان گونه که نحوه لباس پوشیدن، اصلاح موهای سر یا راه رفتن می‌تواند چنین کارکردی داشته باشد، اما ایجاد ارتباط را نمی‌توان به مثابه کارکرد اصلی زبان در نظر گرفت. می‌توان گفت توجه به این کارکرد برای درک کارکردهای اصلی زبان و طبیعت آن هیچ اهمیتی ندارد. (چامسکی، ۲۰۰۲: ۷۵)

طرح جدید

در سال ۱۹۹۲، چامسکی برای اولین بار برنامه کمینه‌گرای خود را معرفی کرد. محوری‌ترین اصل این برنامه حذف تمامی ویژگی‌های زبانی بود که به نحوی بتوان آن‌ها را از اصولی کلی‌تر به‌دست آورد. از نتایج اولیه این رویکرد حذف دو سطح ژ-ساخت^۲ و ر-ساخت^۳ و زیرنظریه

1. G. Lakoff
2. D-Structure
3. S-Structure



حاکمیت^۱ بود. بررسی دقیق برنامه کمینه گرا از حوصله این مقاله خارج است اما به صورت خلاصه به ویژگی‌های اصلی آن از نظر چامسکی اشاره می‌کنیم:

۱. برنامه کمینه‌گرا در چارچوب رویکرد اصول و پارامترها^۲ است.

۲. تنها سطوح زبانی مطرح، صورت منطقی^۳ و صورت آوایی^۴ هستند.

۳. پودمان دستوری محصور به سامانه‌های کنشی شناختی و آوایی است.

۴. فرآیند اصلی نحوی، فرآیند ادغام^۵ است.

فرآیند حرکت^۶ خود نوعی فرآیند ادغام است که به دلیل اصل تأویل کامل^۷ انجام می‌شود.

از سال ۱۹۹۸، به این سو چامسکی معتقد شد که زبان، سامانه‌ای کامل^۸ است و کاستی‌های^۹

دیده شده ظاهری‌اند یا به دلیل عملکرد سامانه‌های شناختی و آوایی بر زبان تحمیل می‌شوند.

بدین ترتیب چامسکی انگاره‌ای قوی را در برنامه کمینه‌گرا ارائه می‌کند که طبق آن زبان

راهکاری بهینه برای شرایط تحمیل شده از سوی سامانه‌های کنشی (شناختی و آوایی) است.^{۱۰}

این دیدگاه نوعی کارکردگرایی را مطرح می‌کند که اپستین^{۱۱} (زیرچاپ) آن را کارکردگرایی

درونی‌گرا^{۱۲} و زاهدی آن را کارکردگرایی کمینه‌گرا^{۱۳} می‌نامد.^{۱۴}

وی در یکی از موضع‌گیری‌هایش در سال ۲۰۰۲ در مقاله‌ای که به صورت مشترک هاوزر،

چامسکی و فیچ (هچف) نوشته بودند-زبان را به دو گونه تقسیم می‌کند: قوه زبانی خاص^{۱۵}

یا FLN و قوه زبانی عام^{۱۶} یا FLB. در هچف ادعا می‌شود که FLN «فقط [فرآیند] بازگشت



1. Government
2. Principles and Parameters
3. Logical Form
4. Phonetic Form
5. Merge
6. Move
7. Full Interpretation
8. Perfect System
9. Imperfections
10. "Language is an optimal solution to legibility conditions [imposed by performance systems]." (Chomsky 2000: 96)
11. S. D. Epstein
12. Internalist Functionalism
13. Minimalist Functionalism
14. برای توضیح بیشتر ر.ک. زاهدی (۲۰۰۷)
15. Narrow Language Faculty
16. Broad Language Faculty

را شامل می‌شود و این فرآیند تنها مؤلفه منحصر به فرد قوهٔ زبانی در انسان است» (هچف، ۲۰۰۲: ۱۵۷۲). در ادامه هچف می‌گوید «بیشتر [ویژگی های] FLB اگر نه همهٔ آن، بر پایهٔ سازوکارهایی است که با سایر حیوانات غیر از انسان مشترک‌اند... در حالی که ما بر این نظر هستیم که FLN - که همان سازوکار محاسباتی بازگشت است - فراگشتی متأخر و منحصر به نوع انسان است» (هچف، ۲۰۰۲: ۱۵۷۳). در قسمتی دیگر از همین مقاله ادعا می‌شود که ممکن است فرآیند بازگشت نیز بخشی از فرآیندهای غیرزبانی و به صورت خاص، شناختی در حوزه سازوکارهای عددی باشد (هچف، ۲۰۰۲: ۱۵۷۸). چامسکی اضافه می‌کند که باور اصلی در برنامهٔ کمینه‌گرا آن است که تمامی جنبه‌های قوهٔ زبانی انسان ممکن است ناشی از ویژگی‌های طراحی بهینهٔ آن باشد که این ویژگی‌ها زبان - مستقل‌اند. بدین ترتیب، چامسکی در آخرین رویکرد خود وجود پودمانی مستقل برای زبان را زیر سؤال برده است. (چامسکی، ۲۰۰۵ الف: ۹ff؛ ۲۰۰۵ ب: ۱-۴)

افرادی همچون پینکر و جکنداف به وجود چنین پودمان مستقلی معتقدند. بدین ترتیب، زبان در رویکرد اخیر چامسکی، از جنبه‌های شناختی است که شالوده‌ای ژنتیکی دارد. به عبارت دیگر، جنبه‌هایی خاص از شناخت که قوه زبانی را تشکیل می‌دهند، پیامدهای توارث ژنتیکی هستند. با این مقدمه نگارنده به طرح فرضیه خود در این مقاله می‌پردازد که رویکرد کمینه‌گرا امکان تأثیرگذاری زبان بر تفکر و نیز رمزگذاری فرهنگ در زبان را ممکن می‌کند. استدلال پژوهشگر چهار قسمت است: ۱. تمایز میان نژادمانه و رخ مانه در زیست‌شناسی؛ ۲. تمایز میان قوه زبانی در مفهوم حالت آغازین^۱ و سامانه زبانی در مفهوم حالت پایدار^۲؛ ۳. تمایز میان ویژگی‌های واژگانی همگانی در مقابل واژگان یک زبان؛ ۴. جایگاه معنا در برنامه کمینه‌گرا و شکل‌گیری دو نوع جهان بینی: جهان بینی محدود به شرایط خوانش شناختی و جهان بینی حاصل از شرایط فراشناختی - فرهنگی.

تمایز میان نژادمانه و رخ‌مانه در زیست‌شناسی

از دیدگاه زیست‌شناختی و در ژنتیک، نژادمانه^۳ یک اندام واره^۴ کلیهٔ ویژگی‌های رمزگذاری شده‌ای

1. Initial State
2. Steady State
3. Genotype
4. Organism



است که منشاء درونی در خود آن اندام واره دارد و از طریق توارث انتقال می‌یابد. در واقع، نژادمانه دستورالعمل‌هایی حیاتی است که در رمزگان ژنتیکی هر اندام واره موجود است. همچنین، رخ مانه^۱ تظاهر فیزیکی و بیرونی یک اندام واره است و شامل اطلاعات توارثی (نژادمانه ای) به علاوه ویژگی‌های غیر توارثی و اکتسابی است. به عبارت دیگر، رخ مانه هر موجود زنده‌ای شامل نژادمانه به ارث برده، عوامل پیرا ژنتیکی انتقال یافته و متغیرهای غیر توارثی محیطی می‌شود. حال با استفاده از این تمایز زیست‌شناختی به بررسی نمود زبانی آن می‌پردازیم.

تمایز میان قوه زبانی در مفهوم حالت آغازین و سامانه زبانی در مفهوم حالت پایدار

با استفاده از تمایز میان نژادمانه و رخ مانه می‌توان گفت، حالت آغازین زبان که همان دستور همگانی است نژادمانه زبانی است. در حالی که حالت پایدار زبان که سامانه‌ای شکل گرفته را تشکیل می‌دهد از هسته مرکزی نژادمانه‌ای و عوامل غیر توارثی (فرهنگی) تشکیل می‌شود. از نظر چامسکی حالت پایدار از دو مؤلفه تشکیل شده است: مؤلفه‌ای که خاص آن زبان است و باید یاد گرفته شود و مؤلفه‌ای توارثی است و به تثبیت حالت آغازین مربوط می‌شود. (چامسکی، ۱۹۸۶: ۲۶) وی مؤلفه اول را دستور هسته ای^۲ و مؤلفه دوم را حاشیه^۳ می‌نامد (چامسکی، ۱۹۸۶: ۱۴۷ و ۲۲۱). لیکن توجه وی معطوف به مؤلفه اول است و مؤلفه دوم در بررسی‌های وی و پیروانش مورد توجه قرار نگرفته است. می‌توان ادعا کرد که با استفاده از تمایز میان نژادمانه و رخ مانه، زبان در حالت آغازین آن همگانی است و خاستگاهی ژنتیکی دارد. در صورتی که زبان در حالت پایدار آن شامل جنبه‌های توارثی - همگانی و همچنین ویژگی‌های خاص به دست آمده از محیط است که همان بافت اجتماعی - فرهنگی است.

با در نظر گرفتن دیدگاه متأخر چامسکی در هچف، نژادمانه زبانی که همان حالت آغازین است به شرایط تحمیلی سامانه‌های شناختی و آوایی محدود می‌شود، در حالی که رخ مانه زبانی که همان حالت پایدار است نه تنها محدود به این شرایط می‌شود، بلکه شامل ویژگی‌های اجتماعی - فرهنگی است که در زبان، واژگان، ویژگی‌های دستوری یا در ویژگی‌های ساختوازی - نحوی رمزگذاری می‌شود و نمود می‌یابد. به عبارت دیگر، هیچ تضادی میان موجودیت



1. Phenotype
2. Core Grammar
3. Periphery

اجتماعی فرهنگی زبان با موجودیت ژنتیکی آن وجود ندارد، بلکه این دو در دو سطح مختلف - نژادمانه زبانی و رخ مانه زبانی - مطرح‌اند. این دیدگاه را می‌توان با تمایز سوسوری میان *langage* و *langue* مقایسه کرد. سوسور *langage* را شامل آن ویژگی‌های زبانی می‌داند طی زمان همواره ثابت‌اند، در صورتی که وی *langue* را سامانه‌ای شکل‌گرفته می‌داند که شکل‌گیری آن منوط و محدود به بافت اجتماعی - فرهنگی است.

تمایز میان ویژگی‌های واژگانی همگانی در مقابل واژگان یک زبان

از نظر چامسکی زبان در حالت آغازین خود شامل مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و فرآیندها است. این ویژگی‌ها در نهایت به یک واژگان در حالت پایدار تبدیل و فرآیندها [که همان فرآیند بازگشتی ادغام است] در حالت پایدار با استفاده از واژگان به شکل‌گیری جملات زبانی منتج می‌شوند (چامسکی، ۲۰۰۰ الف: ۱۰۰). با بررسی دقیق‌تر دیدگاه چامسکی درباره واژگان می‌توان گفت واژگان شکل‌گرفته‌ای در حالت آغازین وجود ندارند، بلکه در این مرحله انسان مجموعه‌ای از ویژگی‌ها برای درک جهان خارج دارد که به هنگام فراگیری زبان با استفاده از این ویژگی‌ها واژگان زبانی خود را در مرحله پایدار شکل می‌دهد. چامسکی در مورد واژگان حالت پایدار می‌گوید، این واژگان مجموعه‌ای از واژه‌های اعتباری‌اند. به عبارت دیگر، از نظر چامسکی یکی از بخش‌های متفاوت میان زبان‌ها همین واژگان اعتباری است. اگرچه وی تفاوت زبان‌ها را به غیر از این مورد به تفاوت ناشی از تثبیت پارامترهای حالت آغازین مربوط می‌داند. جالب این‌جاست که خود وی می‌گوید از آن‌جا که تفاوت‌های واژگانی ارتباط مستقیم و تأثیرگذاری با ویژگی‌های محاسباتی زبان ندارند، وی از بررسی آن‌ها صرف نظر کرده است (چامسکی، ۱۹۹۵: ۸). می‌توان گفت:

۱. تفاوت‌های زبانی مورد نظر چامسکی به تفاوت‌های تثبیت پارامترها از حالت آغازین به حالت پایدار در زبان مربوط می‌شوند. بدین ترتیب آن‌چه مورد نظر چامسکی در تفاوت‌های زبانی است، تفاوت‌های مربوط به ویژگی‌های محاسباتی است که دامنه تغییر کمی دارند. این دامنه تغییر نیز بر اساس آن‌چه که چامسکی در هچف و ۲۰۰۵ الف و ب بیان کرده است، به شرایط خوانش سامانه‌های شناختی محدود می‌شود.

۲. چامسکی به بخش واژگانی زبان و ویژگی‌های ساخت‌وازی حالت پایدار نمی‌پردازد که در واقع بخشی از رخ‌مانه زبانی را تشکیل می‌دهند و در شکل‌گیری آن‌ها عوامل غیرتوارثی فرهنگی - اجتماعی نقش دارند.

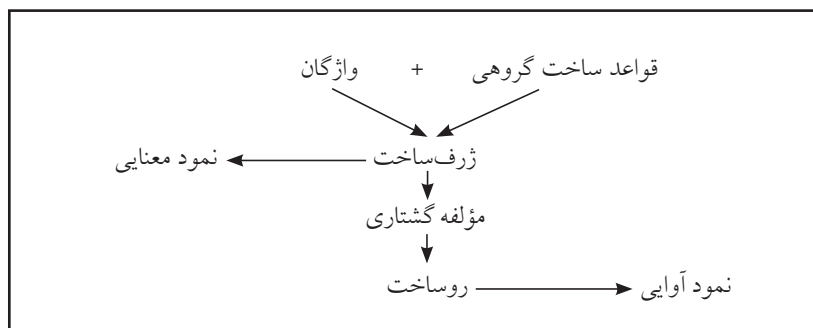


۳. نژادمانه زبانی در حوزه واژگان به ویژگی‌هایی همگانی محدود می‌شوند که خود محدود به شرایط پذیرش و خوانش شناختی انسان‌اند. درحالی که رخ مانه زبانی که واژگان شکل گرفته‌ای را تشکیل می‌دهد، گزینشی از این ویژگی‌های همگانی است که حاصل محدودیت‌های فرهنگی - اجتماعی است. لازم به ذکر است این واژگان شکل یافته ویژگی‌های ساخت‌واژی دارند که بر دستور رخ مانه‌ای در حالت پایدار تأثیرگذارند. می‌توان نتیجه گرفت در حالت پایدار که با یک سامانه شکل گرفته زبانی روبرو هستیم، ویژگی‌های واژگانی و ساخت‌واژی شکل گرفته هم به ویژگی‌های واژگانی شناختی همگانی محدود هستند و هم دربرگیرنده نوعی بافت فرهنگی و اجتماعی هستند که فرد در آن رشد می‌یابد. گزینش ویژگی‌های همگانی واژگانی دو گونه‌اند: یکی گزینش‌های متفاوت از مجموعه واژگانی همگانی و دیگری گزینش آوایی متفاوت برای هر کدام از واژه‌ها.

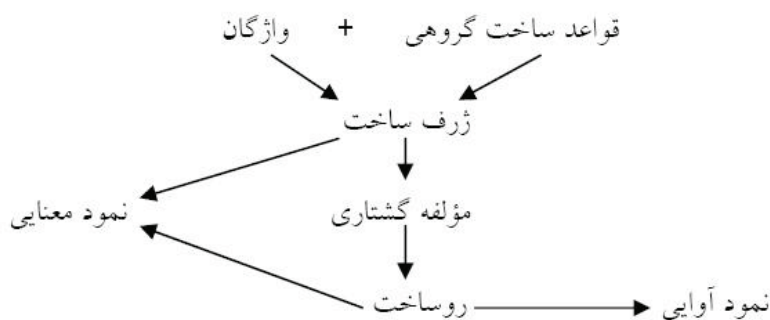


جایگاه معنا در برنامه کمینه‌گرا و شکل‌گیری دو نوع جهان بینی

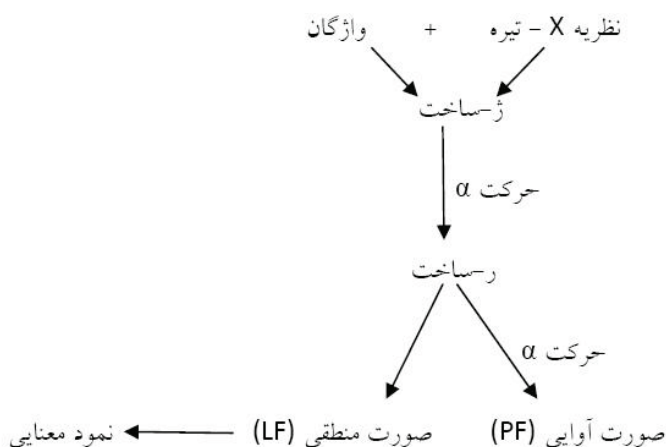
در آغاز شکل‌گیری دستور زایشی از نوع چامسکیایی آن سطح معنایی یا همان سطح تفکر که به ساخت مفهومی^۱ نیز در سایر مدل‌های زایشی معروف است، زیربنای عملکرد فرآیندهای نحوی‌اند. این دیدگاه در مدل ۱۹۶۵ که به نظریه معیار معروف است دیده می‌شود.



در مرحله بعدی نمود معنایی هم ناشی از ژرف ساخت است و هم ناشی از روساخت که پس از عملکرد محاسبات نحوی شکل گرفته است. این دیدگاه در مدل معیار بسط یافته دیده می‌شود.



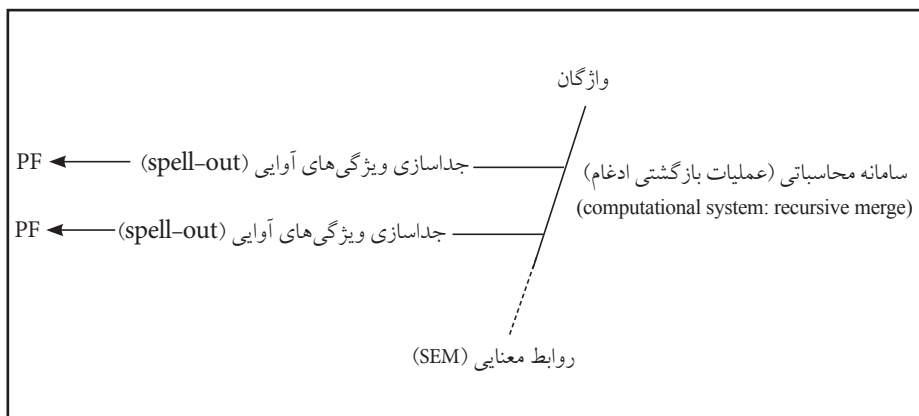
در مدل حاکمیت و وابستگی نمود معنایی فقط پس از عملکرد نحو و بر اساس صورت منطقی تعیین می‌شود.



در برنامه کمینه گرا نیز در آغاز معنا و نمود معنایی پس از عملکرد نحو تعیین می‌شود، ولی با دو تفاوت: یکی آن که دیگر سطوح درون نحوی که همان ژ-ساخت و ر-ساخت هستند، وجود ندارند و دوم آن که صورت منطقی به صورت مستقل متصور نیست و آن چه پس از عملکرد نحو بر واژگان و انجام عملیات محاسباتی و جداسدن ویژگی‌های آوایی^۱ باقی می‌ماند رابط معنایی^۲ با عنوان SEM است. در مدل اخیر کمینه گرا تفکر انسان متکی و وابسته به نحو است بدین ترتیب مفروض داشتن ساختاری گزاره‌ای با عنوان زبان تفکر قبل از عملکرد زبانی وجود ندارد.

1. Spell-Out
2. Semantic Interface (SEM)





استدلال حاضر همسو با دیدگاه مک گیل وری است. وی می گوید SEMها در برگیرنده نوع نگاه افراد به جهان هستند که ناشی از عملکرد زبان اند.

به عبارت دقیق تر می توان گفت، دو نوع محدودیت بر جهان بینی ناشی از زبان متصور است: اولی محدودیت اعمال شده از سوی سامانه شناختی که در سطح حالت آغازین عمل می کند و بخشی از نژادمانه انسان محسوب می شود و دیگری محدودیت اعمال شده از سوی سامانه فرهنگی - اجتماعی که در سطح حالت پایدار عمل می کند و بخشی از رخمانه انسان را تشکیل می دهد.



نتیجه گیری

این مقاله در مرحله اول به بررسی دیدگاه های متاخر در باره رابطه میان زبان، تفکر و فرهنگ پرداخت و آن ها را در قالب تمایزی سه گانه ارائه کرد: ۱. تمایز میان نگرش های مبتنی بر وجود رابطه میان فرهنگ و زبان، در مقابل نگرش مبتنی بر نبودن رابطه میان این دو. ۲. تمایز میان نگرش همسازی - فراگشتی، در مقابل نگرش دگرسازی زبان. ۳. تمایز میان نگرش انگیختگی اجتماعی - ارتباطی زبان در مقابل انگیختگی زیستی - ژنتیکی. در مرحله بعد، راهکاری نوین در قالب طرحی جدید بر پایه آخرین دستاوردهای رویکرد کمینه گرا ارائه و نشان داده شده است. فرضیه اصلی مورد نظر در این پژوهش مبنی بر امکان تأثیرگذاری زبان بر تفکر و رمزگذاری فرهنگ در زبان و تأثیرپذیری زبان از فرهنگ در عین مفروض دانستن شالوده زیستی - ژنتیکی میسر است.

فرضیه‌ی ارائه شده در این پژوهش هم بر دگرسازی و هم بر تمایز میان نژادمانه و رخمانه استوار است. دگرسازی بر ویژگی‌هایی تأکید می‌کند که برای کاربردهای دیگر تحول یافته و سپس برای نقش کنونی خود هم‌گزینی شده‌اند. بدین ترتیب این ویژگی‌ها برای نقش کنونی خود سازگاراند، اما برای آن طراحی نشده‌اند و در نتیجه همساز آن نیستند. این ویژگی‌ها، سازگاری خود را مدیون ویژگی‌هایی هستند که به دلایل دیگر وجود دارند و بدین ترتیب سازگاری آن‌ها به دلیل دیگری است.

همچنین، با توجه به تمایز میان نژادمانه و رخمانه می‌توان استدلال کرد که حالت آغازین زبان که همان دستور همگانی را شامل می‌شود، نژادمانه زبانی است. در حالی که حالت پایدار زبان که سامانه‌ای شکل گرفته را تشکیل می‌دهد، از هسته مرکزی نژادمانه‌ای و عوامل غیرتوارثی - به دست آمده از محیط که همان بافت اجتماعی - فرهنگی است - تشکیل می‌شود. بدین ترتیب، هیچ تضادی میان موجودیت اجتماعی - فرهنگی زبان با خاستگاه ژنتیکی آن وجود ندارد، بلکه این دو در دو سطح مختلف - نژادمانه زبانی و رخمانه زبانی - مطرح‌اند.

بر این اساس، نگارنده استدلال می‌کند که سامانه‌های شناختی و فرهنگی - اجتماعی مکمل یکدیگرند و نیز ارتباط میان زبان با شناخت و با اجتماع - فرهنگ، ارتباطی دو سویه است، ولی در دو سطح متفاوت: ارتباط زبان با سامانه شناختی در سطح آغازین و نژادمانه‌ای است و ارتباط آن با سامانه اجتماع - فرهنگ در سطح پایدار و رخمانه‌ای.

بدین ترتیب، نگارنده نظریه‌ای جدید ارائه می‌کند که در آن کارکرد اصلی زبان نه ایجاد ارتباط است و نه بیان تفکر، بلکه نقش اصلی و دلیل وجودی آن اتصال سامانه‌های شناختی و اجتماعی - فرهنگی به یکدیگر است. چنین پیامدی تبیین مناسبی بر این واقعیت است که ظهور زبان در نوع بشر همراه و مصادف با دو جهش انسانی بوده است: جهش فرهنگی آن چنان که لوی اشتراوس، نوبل و دیویدسون و دسال بیان کرده‌اند و جهش زیستی آن چنان که چامسکی و یوری اگه رکا در گسترش و ایجاد پیچیدگی در ساختار مغز انسان به آن می‌پردازند.



منابع

- Boroditsky, L. (2001) "Does Language Shape Thought?: Mandarin and English Speakers' Conceptions of Time", in *Cognitive Psychology*, Vol.- (43): 1-22.
- Boroditsky, L. , Schmidt, L. & Phillips, W. (2003) "Sex, Syntax and Semantics", In D. Gentner and S. Goldin-Meadow (eds.), *Language in Mind: Advances in the Study of Language and Thought*, Cambridge, MA: The MIT Press.
- _____ (2004) "Can Quirks of Grammar Affect the Way You Think? Grammatical Gender Categories and the Mental Representation of Objects", in *Manuscript*, Stanford, CA: Stanford University.
- Carstairs-McCarthy, A. (1999) *The Origins of Complex Language: An Inquiry into the Evolutionary Beginnings of Sentences, Syllables and Truth*, Oxford: Oxford University Press.
- Cassirer, E. (1946) *Language and Myth*, (tr.) Susanne K. Langer, NY: Harper and Brothers.
- Charbonnier, G. (1961) *Entretiens avec Claude Levis-Strauss*, Paris: Agora.
- Chomsky, N. (1986) *Knowledge of Language: Its Nature, Origin and Use*, New York, NY: Praeger.
- _____ (1988) *Language and Problems of Knowledge: The Managua Lecture*, Cambridge, MA: MIT Press.
- _____ (1995) *The Minimalist Program*, Cambridge, MA: MIT Press.
- _____ (1998) "Linguagem e mente: pensamentos atuais sobre antigos problemas [Language and Mind: Current Thoughts on Ancient Problems]", *Lectures Presented at the University of Brazil*, Brasilia: Universidade de Brasilia.
- _____ (2000a) "The Minimalist Inquiries", in R. Martin, D. Michaels and J. Uriagereka (eds.) , *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik*, Cambridge, MA: MIT Press.
- _____ (2000b) *New Horizons in the Study of Language and Mind*, (ed.) Neil Smith. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____ (2002) *On Nature and Language*, Cambridge: Cambridge University Press.
- _____ (2005a) "Three Factors in Language Design", in *Linguistic Inquiry* , Vol. (36): 1-22.
- _____ (2005b) "Biolinguistics and the Human Capacity", Lecture given at MTA, Budapest, 17 May 2004, Printed in Noam Chomsky (2006) *Language and Mind*, 3rd Edition, Cambridge: Cambridge University Press.
- Dessalles, J. L. (2007) *Why We Talk: The Evolutionary Origins of Language*, Oxford: Oxford University Press.





- Enfield, N. J. (2002) "Ethnosyntax: Introduction", in N. J. Enfield (ed.) *Ethnosyntax*, Oxford: Oxford University Press.
- _____ (2002). "Cultural Logic and Syntactic Productivity: Associated Posture Constructions in Lao", in N. J. Enfield (ed.), *Ethnosyntax*, Oxford: Oxford University Press.
- _____ (2002) *Ethnosyntax*, Oxford: Oxford University Press.
- Epstein, S. D. (To Appear) "On I(nternalist)-Functional Explanation in Minimalism", in K. K. Grohmann (ed.), *Linguistic Analysis*, Special Issue: Dynamic Interfaces.
- Goddard, C. (2003) "Whorf Meets Wierzbicka: Variation and Universals in Language and Thinking", in *Language Sciences*, Vol. 25(4): 393-432.
- Gould, S. J. & E. S. Vrba. (1998) "Exaptation—A Missing Term in the Science of Form", in D. Hull and M. Ruse, (Eds.), *The Philosophy of Biology*, Oxford: Oxford University Press.
- Gumperz, J. L. & S. Levinson. (1996) *Rethinking Linguistic Relativity*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Halliday, M. A. K. (1973) "The Functional Basis of Language", in M. A. K. Halliday, *On Language and Linguistics*, New York, NY: Continuum.
- _____ (1978) *Language as a Social Semiotic*, London: Edward Arnold.
- _____ (1985) *An Introduction to Functional Grammar*, London: Edward Arnold.
- _____ (2003) *On Language and Linguistics*, New York, NY: Continuum.
- Hauser, M. D., Chomsky, N. & Fitch, W. (2002) "The Faculty of Language: What is it, Who has it, and How did it Evolve?", in *Science*, Vol. (298): 1569-1579.
- Hunt, E. & Agnoli, F. (1991) "The Whorfian Hypothesis: A Cognitive Psychological Perspective", in *Psychological Review*, Vol. - (98): 377-389.
- Kuhn, T. (1970) *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago: University of Chicago Press.
- Lakatos, I. (1978) *The Methodology of Scientific Research Programmes*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Langacker, R. W. (1990) "Settings, Participants and Grammatical Relations", in S. L. Tsohatzidis, (ed.), *Meaning and Prototypes: Studies in Linguistic Categorization*, London and New York: Routledge.
- _____ (1994) "Culture, Cognition and Grammar", in M. Putz (ed.), *Language Contact and Language Conflict*, Amsterdam: John Benjamins.
- _____ (2002) "A Study in Unified Diversity: English and Mixtec Locatives", in N. J. Enfield (ed.), *Ethnosyntax*, Oxford: Oxford University Press.
- Layton, R. (1997) *An Introduction to Theory in Anthropology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lee, P. (1996) *The Whorf Theory Complex: A Critical Reconstruction*, Amsterdam: Benjamins.

- Lee, P. (2000) "When is "Linguistic Relativity" Whorf's Linguistic Relativity?", in M. Putz and M. Verspoor (eds.), *Explorations in Linguistic Relativity*, Amsterdam: John Benjamins.
- Lucy, J. (1992) *Language Diversity and Thought: A Reformulation of the Linguistic Relativity Hypothesis*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lund, N. (2003) *Language and Thought*, NY: Routledge Modular Psychology Series.
- Lyons, J. (1981) *Language and Linguistics: An Introduction*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Malinowski, B. (1923) "The Problem of Meaning in Primitive Languages", in C. K. Ogden and I. A. Richards, *The Meaning of Meaning*, London: Kegan Paul.
- McGilvray, J. (2005) "Meaning and Creativity", in J. McGilvray (ed.), *The Cambridge Companion to Chomsky*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Newman, J. (2002) "Culture, Cognition and the Grammar of 'Give' Clauses", in N. J. Enfield (ed.), *Ethnosyntax*, Oxford: Oxford University Press.
- Newmeyer, F. (1998) "On the Supposed 'Counter functionality' of Universal Grammar: Some Evolutionary Implications", in J. R. Hurford, M. Studdert-Kennedy and C. Knight (eds.), *Approaches to the Evolution of Language*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Noble, W. and Davidson, I. (1996) *Human Evolution, Language and Mind*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Pinker, S. (1994) *The Language Instinct*, NY: William Morrow and Company.
- Pinker, S. & Bloom, P. (1990) "Natural Language and Natural Selection", in *Behavioral and Brain Sciences*, Vol.- (13): 707-784.
- _____ (2005) "The Faculty of Language: What's Special about it?", in *Cognition*, Vol.- (95): 201-236.
- Popper, K. R. (1963) *Conjectures and Refutations: The Growth of Scientific Knowledge*, London and New York: Routledge.
- Pullum, G. K. (1991) *The Great Eskimo Vocabulary Hoax and Other Irreverent Essays on the Study of Language*, Chicago: University of Chicago Press.

